



برای ایران رجمشپادشاه خواران پشرو

padeshahi1339@hotmail.com

A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163, 60570 Frankfurt, Germany



هنگامی که ایرانیان، پهلوانان بی سلاح تاریخ می شوند

در روزگاری که سایه‌ی سنگین ستم بر سرزمین ما گسترده است، گمان می‌رود که قدرت در مشت کسانی است که ابزار، زر و زور را در اختیار دارند. اما تاریخ فلات ایران روایتی دیگر را پیش چشممان ما می‌گذارد: روایت مردمی که با دست‌ان خالی، اما با اراده‌ی استوار، در برابر نیرویی بسیار بزرگ ایستاده‌اند و معنای تازه‌ای به شجاعت بخشیده‌اند. فردوسی پاکزاد، اندکی بیش از هزار سال پیش، این حقیقت را در یک تصویر جاودانه خلاصه کرد:

"دلیران به مردی گرفتند راه"

این مصرع کوتاه، امروز نیز همچون تپش قلبی پنهان، در خیابان‌ها، در نگاه‌ها، و در صدای ملتی شنیده می‌شود که بی‌هیچ سلاحی، اما با ایمان به کرامت انسانی، در برابر بی‌عدالتی و نیروی اشغالگرش می‌ایستند. آنان همان دلیرانی‌اند که "به مردی" به شرافت، به وجدان، و به انسانیت راه می‌گیرند. راهی که نه از سر قدرت، که از سر شرافت آغاز می‌شود. نیکو سرشت مردمانی که پهلوانان عصر خود می‌شوند.

در شاهنامه، پهلوانان نه همیشه به نیروی بازو، که به نیروی درون و خرد خود پیروز می‌شوند. امروز نیز مردم میهن ما، با وجود تهدید، سرکوب و بی‌پناهی، نشان داده‌اند که قدرت حقیقی در شمار "سپاه ارتجاع" نیست؛ در ایستادگی است.

این رزم بی‌سلاح، اما نه بی‌قدرت، یادآور همان نبردهای اسطوره‌ای است که در آن پهلوانان با خرد و اراده بر دیوان چیره می‌شدند. در شاهنامه، بارها پهلوانانی را می‌بینیم که در برابر دیوان و سپاهیان آهنین، تنها با خرد، اراده و پاک‌ی دل می‌ایستند. در ایران امروز نیز همان داستان تکرار می‌شود: مردمی که با دست‌ان خالی، اما با صدایی رسا، در برابر ظلم می‌ایستند. مردمی که می‌دانند قدرت حقیقی نه در شمشیر، که در ایستادگی است. مردمی که هر گامشان، هر فریادشان، هر نگاهشان، چون پتکی بر دیوار ستم فرود می‌آید.

اگر رستم در هفت‌خان با دیوان و جادو روبرو بود، امروز ایرانیان در هفت‌خان دیگری در پیکارند:

خان ترس، خان تنهایی، خان تاریکی رسانه، خان تهدید، خان خستگی، خان بی‌پناهی، و خان امید. و همان‌گونه که رستم از هر خان نیرومندتر بیرون می‌آمد، این مردم نیز با هر زخم، استوارتر شده و تردید نیست که پیروز بیرون می‌آیند.

چرا این ایستادگی اهمیت دارد؟ زیرا حماسه، تنها در میدان جنگ آفریده نمی‌شود؛ حماسه در لحظه‌ای آغاز می‌شود که انسان تصمیم می‌گیرد "نه" بگوید؛ نه به تحقیر، نه به ترس، نه به خاموشی. این "نه" کوچک، همان اخگری است که در درازای تاریخ، تاریکی‌های بزرگ را شکافته است. سرمشق شاهنامه روشن است: ستم پایدار نمی‌ماند، و نور، هرچقدر هم کم سو، سرانجام راه خود را باز می‌کند؛ و طلوعی که دیر یا زود خواهد رسید. رزم امروز مردم میهن ما، نه تنها برای اکنون، که برای حافظه‌ی فردای این سرزمین است.

نسل‌های آینده، این ایستادگی را همچون برگ زرینی در تاریخ خواهند خواند؛ برگ مردمی که بی‌سلاح، اما با شرف، به فرمان پادشاه خود در برابر ستم ایستادند و نشان دادند که داستان ایرانیان و پهلوانی هایشان، هنوز زنده و ادامه دار است.

تصرف خیابانها: لحظه اوج، نه لحظه پایان، گام بعدی چیست؟

ایرج آذرنوش

جنبش‌های اجتماعی گاهی با سرعتی اوج می‌گیرند که تحلیل‌های معمول از فهم آن عقب می‌مانند. جامعه‌ای که تا دیروز فقط اعتراض‌های پراکنده داشت، ناگهان خیابان‌ها را پر می‌کند و خواست تغییر اساسی را فریاد می‌زند. این لحظه، نشانه بلوغ و آگاهی جمعی است؛ اما پرسش مهم این است که پس از تصرف خیابان‌ها چه باید کرد تا جنبش به نقطه سرنوشت‌ساز برسد. در نظریه جنبش‌ها، خیابان محل نمایش قدرت مردم است، نه محل تثبیت آن. حضور گسترده مردم نشان می‌دهد ترس فرو ریخته و مشروعیت حکومت آسیب دیده است. اما تجربه جهانی ثابت کرده که هیچ جنبشی فقط با حضور خیابانی پیروز نشده. انرژی خیابان باید به نیرویی سازمان‌یافته تبدیل شود؛ نیرویی که بتواند ادامه‌دار باشد، روایت بسازد، امید را حفظ کند و در ساختار قدرت شکاف ایجاد کند. اگر این انتقال رخ ندهد، انرژی اولیه کم‌کم فرسوده می‌شود. فرسایش فقط در میان مردم نیست؛ در حکومت هم رخ می‌دهد، و حتی سریع‌تر. حکومت‌ها بر سه پایه تکیه دارند: مشروعیت، کارآمدی و ترس. خیابان معمولاً مشروعیت رژیم را بی اعتبار می‌سازد، اما بحران کارآمدی و ترس در میدان‌های دیگری شکل می‌گیرند: فشار اجتماعی، اختلال اقتصادی، افزایش هزینه‌های سرکوب، ناتوانی در پرداخت‌ها و کاهش انگیزه نیروهای حکومتی. این وضعیت به "بحران در میان وفاداران حکومتی" می‌انجامد. ترس نیز یک‌طرفه نیست. همان‌طور که مردم از حکومت نمی‌ترسند، نیروهای حکومتی هم از آینده نامطمئن می‌ترسند. آنها حقوق‌بگیرند، نه صاحبان قدرت؛ خانواده دارند و از ادامه بحران آسیب می‌بینند. در بسیاری از انقلاب‌ها، بدنه حکومت پیش از رأس آن دچار فرسودگی شده است. به همین دلیل، **نیروهای میدانی باید با تاکتیک‌های متنوع، بحران اقتصادی و بی‌آفتی سیاسی را در میان وفاداران حکومت تشدید کنند تا روحیه مبارزاتی جامعه حفظ شود.** تجربه جهانی نشان می‌دهد حکومت‌ها زمانی فرو می‌ریزند که هر سه ستونشان هم‌زمان دچار بحران شود: مشروعیت با خیابان، کارآمدی با فشار اقتصادی و اجتماعی، و ترس با فروپاشی روانی نیروهای حکومتی. ترک در ساختار قدرت کافی نیست؛ باید به شکاف و سپس به ناتوانی کامل در بازتولید قدرت تبدیل شود. اینجاست که نقش **نیروهای میدانی حیاتی** می‌شود: آنها باید با **تاکتیک‌های هدفمند، ضربه‌های عمیق و مداوم به حیات اقتصادی حکومت وارد کنند.**

در نهایت، جنبش زمانی پیروز می‌شود که از لحظه اوج عبور کند و انرژی انفجاری را به انرژی پایدار تبدیل نماید. خیابان صدای مردم است، اما آینده جنبش در توانایی آن برای ساختن امید، انسجام و فشار مستمر رقم می‌خورد. فرسودگی در بدنه حکومت پدیده‌ای خاموش است، اما در لحظه مناسب می‌تواند به نقطه چرخش تاریخی تبدیل شود؛ لحظه‌ای که حکومت دیگر توان ادامه ندارد و ناچار به عقب‌نشینی می‌شود. برای رسیدن به این نقطه، **نیروهای میدانی باید فشارهای اقتصادی، سیاسی و روانی را پیوسته تقویت کنند.**

پیروز باد انقلاب ملی-دمکراتیک ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!

www.9aban.com @padeshahi.khahan.pishro1, @padeshahi.khahan.pishro1

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران! در بازپخش این فراخوان بکوشید!

هر آنچه که در این فراخوان چاپ می‌شود، دیدگاه‌های شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و ابدا هیچ مسئولیتی متوجه شه‌ریار میهن، شاهزاده رضا پهلوی و دیگر جریان‌های سیاسی هوادار سامانه پادشاهی نیست!